

فصلنامه علمی - تخصصی دُر دَری (ادبیات غنایی، عرفانی)
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد
سال سوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۲، ص. ۹۱-۷۷

بن‌مایه‌های ملی‌گرایی در مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی

محبوبه مسلمی‌زاده^۱

چکیده

ملی‌گرایی عقیده‌ای است که اغلب حسّ وفاداری و دلبستگی نسبت به شاخه‌های یک ملت نظیر زبان، اساطیر، عادات و سنت‌ها، فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، اعتقادات دینی و نظایر آن را پدید می‌آورد. نظامی گنجوی شاعر پرآوازه ایران، در خمسه خود نسبت به هویت ایرانی و وطن‌پرستی، کمی از فردوسی و شاهنامه ندارد. نگارنده در مقاله حاضر بر آن است تا نگرشی به برخی از مؤلفه‌های ملی‌گرایی نظامی در مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی داشته باشد. از این رو با مطالعه کلی و دقیق این مثنوی، مواردی را در جای جای داستان یافته که به نوعی گویای تعلق خاطر او به مضامین ملی‌گرایی است. مضامینی که در این مقاله مطرح شده‌اند عبارتند از: توجه به مفاخر و شخصیت‌های دینی، تاریخی، اسطوره‌ای و حماسی، آثار باستانی، آیین باستان، رعایت عدل، آسایش و آزادی ملت، حفظ آیین و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، زبان فارسی دری و پهلوی، نژادگی و صنایع.

کلیدواژه‌ها

مثنوی خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، ملی‌گرایی

^۱ استادیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایزد، خوزستان، ایران، mah.moslemi@gmail.com

۱. مقدمه

ملّی‌گرایی، ملّت‌باوری یا ناسیونالیسم، یعنی تعلق به ملّت که آن را آگاهی ملّی می‌خوانند. آگاهی ملّی اغلب پدید آورنده حسّ وفاداری، شور و دل‌بستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهنده ملّت یعنی نژاد، زبان، سنّت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و به طور کلی فرهنگ است و گاهی موجب بزرگ‌داشت مبالغه‌آمیز از آن‌ها و اعتقاد به برتری مظاهر بر مظاهر ملّی دیگر ملّت‌ها می‌شود. (آشوری، ۳۲۰-۳۱۹) جریان ملّی‌گرایی در راه اعتلاء و ارتقای اساسی باورها، آرمان‌ها، تاریخ، هویت، حقوق و منافع ملّت گام برمی‌دارد. احساسات ملّی ریشه در اندیشه ساخت جامعه‌ای با هویت زبانی، مذهبی و روانشناختی مبتنی بر تصوّر خویشاوندی کهن اعضای یک گروه قومی فرضی است. تصوّر ذهنی این جامعه از واقعیت‌های تاریخی آن نیز اهمیت بیشتری دارد. در انسان‌شناسی بررسی هویت قومی مردم نه تنها به فرهنگ بلکه به محیط فیزیکی پدیدآورنده آن فرهنگ در طی قرن‌ها یا حتّی هزاران سال پیش توجه می‌شود. مونستیکیو اصل جغرافیا را برای تعریف خود از فرهنگ مورد استفاده قرار می‌داد. شرایط ژئوفیزیکی و اقلیم به شدّت بر راه و روش معیشت مردمان و راه و رسم زندگانی‌شان تأثیرگذار بوده‌اند. مهم‌ترین عامل رشد ملّی‌گرایی ایجاد یک آرمان و هویت برای ملل بود. ناسیونالیسم/ملّی‌گرایی، به تعالی بخشیدن به ملّت و گذشته‌ها و کیفیات و خواسته‌های آن گرایش دارد. ملّی‌گرایی ایرانی شامل جنبش‌های سیاسی و اجتماعی احساسات ناشی از عشق به فرهنگ، زبان و تاریخ ایرانی و حسّ افتخار به ایران و مردم ایران است. گرچه خودآگاهی ملّی در ایران قرن‌ها سابقه دارد، ملّی‌گرایی ایرانی و باستان‌گرایی عمدتاً از قرن بیستم به بعد، مشخصه عمده‌ای برای گرایش‌های ایرانی بوده است. ملّی‌گرایی ممکن است در اشکال مختلف زبانی، قومی، نژاد منطقه‌ای یا سرزمینی، تاریخی و فرهنگی ظهور نماید. ملّی‌گرایی ایرانی در مقابل برتری‌طلبی و تجاوز و هجوم، استبداد و استعمار و تحقیر از سوی بیگانگان، علاقه داشتن به هویت ملّی، که بودن، چه بودن، علاقه به فرهنگ و نماد واسطوره و ... بوده است. بر پایه اسناد و مدارک دوران کهن ایران، از جمله در اوستا شکل‌گیری «ملّت ایران» مربوط به دوره کیومرث یا کمابیش ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد است: «فروشی گیومرت را می‌ستاییم نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد و از او خانواده سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانیان پدید آمد» (اوستا، ۱۳۸۵، فروردین یشت، کرده بیست و چهارم/۸۷، ص ۴۲۳)

۱-۱ مبانی فکری ملّی‌گرایی

تفاخر ملّی یا وطن‌پرستی: افتخار به مظاهر ملّی، قهرمانان، شخصیت‌های علمی و فرهنگی، آثار باستانی، مقدّس شمردن خاک، زبان، تاریخ و دیگر متعلقات و ویژگی‌های ملّی، پافشاری بر غرور و تعصّب ملّی

باستان‌ستایی: ستایش آداب و رسوم ملّی و فرهنگ پیش از اسلام و سلسله‌های قبل از اسلام، اشکانیان، هخامنشیان و ... و آثار باقیمانده از آن دوران، تخت جمشید، پاسارگاد و ...

خصوصیات بارز هویت ملّی: آزادمنشی، نیک‌اندیشی، انصاف‌پذیری، دین‌باوری، تقویت همبستگی ملّی، تقویت نیروی ملّی در برابر هجوم بیگانه، برانگیختن روح پایداری، عشق به فرهنگ مردم ایران، آرامش و آبادی ایران، آسایش و آزادی مردم ایران، برخورداری از عدالت، نفرت از ظلم، اجرای عدالت، همدردی با انسان‌ها، ستم‌ستیزی، تجلیل ارزش‌ها و افتخارات ملّی، حسرت و تأسّف بر از دست دادن افتخارات و ارزش‌های ملّی، افتخارات قومی، نژادی، اقلیمی، دینی و ...

در حدود سال‌های ۳۷۰-۳۶۰ ق. در ایران عصر ساسانی چهار دولت نیرومند مختلف وجود داشت و عرصه ایران میدان زد و خوردها و کشمکش‌های دول مزبور با یکدیگر بود. سامانیان در ماوراءالنّهر و خراسان که خود را از اخلاف بهرام چوینه می‌شمردند و با این که به زبان و آداب و رسوم ایران قدیم دل‌بستگی فراوان بود و احیای زبان فراموش گشته پارسی و بسیاری از

آداب و رسوم درباری و ملی کهن اساساً نتیجه حکومت این سلسله است، باز از لحاظ سیاسی و دینی اطاعت خلیفه عباسی را واجب می‌شمردند؛ گرگان و طبرستان و رویان در تصرف اولاد زیار بود که از نژاد پاک ایرانی بودند و جدّ ایشان مرداویز پسر زیار با عباسیان از در مخالفت در آمده و بر آن شده بود که بنیان خلافت و حکومت عرب را براندازد؛ قسمت غربی و مرکزی و جنوبی ایران نیز در تصرف اولاد بویه بود که ایشان نیز ایرانی و پاک‌نژاد بودند و طبعاً با حکومت عباسی موافق نبودند؛ در مشرق ایران نیز قسمتی از سیستان و نواحی غزنین و کابل به دست سبکتکین، داماد و غلام آلبتکین که خود غلام ترک سامانیان بود، افتاد؛ بنابراین از ایران واحد دوره ساسانی اثری بر جای نمانده بود. بنیان تعصب ملی و غرور نژادی ایرانیان نیز سستی گرفته بود چه از طرفی به سبب نفوذ و حکومت دینی چهارصد ساله عرب و سعی زعمای آن قوم در برانداختن زبان و رسوم و آداب ملی ایران و از میان بردن کتب و آثار تمدن و سوابق تاریخی این کشور مردم ایران یک‌باره از تاریخ دوران عظمت و استقلال و فرمانروایی خویش بی‌خبر بودند و معلومات ایشان از آن دوره منحصر به حکایات و افسانه‌هایی بود که از پدران خود شنیده و به فرزندان نقل می‌کردند. (ر.ک. فلسفی، ۱۳۱۳: ۴۱۱-۴۰۹)

پس از هجوم اعراب و سقوط امپراطوری ساسانی، ایرانیان حدود دو قرن در سکوتی سنگین به سر می‌بردند بویژه که این سقوط با لشکرکشی و هجوم قومی دیگر، با دین و با زبان و با فرهنگی بیگانه و خشونت‌های نظامی و اجتماعی توأم بود و بار سنگین آن بر کمر ایران سنگینی می‌کرد. پس از دویست سالی، ایران کم‌کم به خود آمده توانست زندگی از سر بگیرد و برای ادامه حیات ایرانیان به عنوان یک قوم، به راه‌های مختلفی رفتند. دهقانان، یعنی زمین‌داران و مالکان محلی که در بسیاری کارها دستیار دولت بودند، به عنوان رابط و واسطه حکومت با رعایا بودند و در این موقعیت و نقش اجتماعی توانستند بعضی از امتیازهای اقتصادی و فرهنگی خود را نگه دارند و با توجه به سابقه تاریخی که داشتند سبب شده که تا اندازه‌ای نگاه‌دار و منتقل‌کننده زبان و فرهنگ ایرانی باشند. جمعی از خانواده‌های بزرگ ایرانی پس از گرویدن به اسلام راه دربار خلافت را پیش گرفتند در آن جا هم به مقامات بلند رسیدند و هم اگر مایه‌ای از فرهنگ و مخصوصاً آداب ایرانی داشتند کوشیدند آن را در دربار خلافت به کار بندند. بعضی از این ایرانی‌ها در ضمن خدمت به خلیفه، گوشه چشمی هم به سرزمین پدریشان داشتند مانند خاندان‌های برمکی، آل سهم، نوبختی، و احتمالاً طاهری و ...؛ انتقال فرهنگ مکتوب، ترجمه کتاب‌ها و آثار بازمانده از پهلوی به عربی، راه دیگری بود که عده‌ای برای نگهداری آن چه از گذشته مانده بود به کار بردند. همراه با این بزرگان، علمای دیگری با توجه به حتی بدون توجه به حس قومی و ملی، نوعی آشتی و سازگاری میان اساطیر و افسانه‌های ایرانی و قصص قرآن (یعنی از جهتی میان مذهب و آیین) قائل بودند. به این ترتیب این اساطیر در محیط اسلامی حق اهلیت پیدا می‌کرد و مؤمنین آن را می‌پذیرفتند و ماندگار می‌شد. نهضت‌های مذهبی، معنوی و اجتماعی ریشه‌دار و دامنه‌دار مانند شعوبیه، تشیع، عرفان و اسماعیلیه نیز از جمله مقاومت‌های فرهنگی ایرانیان برای ادامه حیات ملی بود. در فاصله بین دو قرن سکوت تا احیاء، ایران توانست با همه مقاومت‌های نظامی و فرهنگی، در نگهداری ملیت و زبان خود پیروز شود. (ر.ک. مسکوب، ۱۳۹۱: ۱۰-۶)

از اواخر قرن چهارم به بعد سلسله‌های ترک روی کار آمدند. نیمه دوم قرن پنجم و تمام قرن ششم تا آغاز قرن هفتم دوره تعصب و غلبه متعصبین، شدت اختلافات دینی، ترویج علوم دینی و افزایش علمای مذهبی و فقها و دخالتشان در امور سیاسی و تحریم فلسفه و علوم عقلی است. تسلط ترکان بر ایران، موجب تغییرات عظیمی در اصول عقاید سیاسی و اجتماعی ایرانیان شد و بسیاری از رسوم و آداب قدیم را دگرگون ساخت و طبعاً هرگونه تحوّل، بر زبان و محتوای شعر فارسی نیز تأثیر گذاشت. حکیم جمال‌الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجه‌ای از استادان بزرگ و از ارکان شعر فارسی در همین دوران است که حدود ۵۳۰ ق. ولادت یافته و حدود ۶۱۴ ق. درگذشته است. منظومه خسرو و شیرین نظامی، دومین مثنوی

اوست که آن را به سال ۵۷۶ ق. به پایان برده است. خسرو و شیرین در ۶۵۰۰ بیت و راجع به داستان عشق‌بازی خسرو پرویز با شیرین ساخته و به اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان بن ایلدگر تقدیم شده و بعد از سال ۵۷۶ نیز شاعر در آن تجدید نظرهایی می‌کرده است. داستان عشق‌بازی‌های خسرو و شیرین از جمله داستان‌های اواخر عهد ساسانی است که در کتبی از قبیل المحاسن و الاضداد جاحظ و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه فردوسی آمده است. در این داستان‌ها عشق‌بازی خسرو با شیرین کنیزک ارمنی از عهد هرمز آغاز شده و همین کنیزک است که بعدها از زنان مشهور حرم‌سرای خسرو گردید لیکن در خسرو و شیرین نظامی، شیرین شاهزاده ارمنی است. گویا این داستان بعد از قرن چهارم تا دوره نظامی توسعه و تغییراتی یافته و با صورتی که در خسرو و شیرین می‌بینیم به نظامی رسیده باشد. (صفا، ۱۳۶۸، ۸۰۲/۲)

نظامی گنجوی و آثارش به عنوان یکی از پایه‌های استوار زبان و ادب و فرهنگ ایران در کنار فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی و آثارشان بسیار مورد توجه پژوهندگان و علاقمندان زبان و ادبیات فارسی قرار گرفته است و تحقیقات بی‌شماری بر روی آثار او انجام گرفته و جزئی‌ترین جنبه‌ها را به تحلیل گذاشته‌اند که از جمله آن‌ها برخی از مؤلفه‌ها مثل عدالت، زهدگرایی و ستم‌ستیزی، آزادگی و تساهل که جوانی از جنبه‌های ملی‌گرایی به شمار می‌آیند در شعر نظامی بررسی شده است. جلال متینی در مقاله «عدالت از نظر نظامی گنجوی» این مقوله را در خمسة او تحقیق کرده و آراء او را در عدالت‌پیشگی در این پنج گنج بیان کرده است. «زهدگرایی توأم با ستم‌ستیزی در شعر نظامی گنجوی» نوشته حسن رزمجو به مقوله زهدگرایی و لوازم آن پرداخته است. از آن جا که ملی‌گرایی و مؤلفه‌های آن در آثار نظامی من حیث المجموع مورد تحقیق قرار نگرفته، این مقاله قصد دارد تا با بررسی جلوه‌هایی از ملی‌گرایی، عرق نظامی را نسبت به فرهنگ و تمدن و موجودیت ایران در طول تاریخ نشان دهد.

۲. بحث

۲-۱ مفاخر و شخصیت‌ها و آموزه‌های دینی

پایبندی به اعتقادات دینی و تفاخر به شاخصه‌های دین اسلام بویژه شخصیت والای پیامبر اکرم (ص) در شعر نظامی بارز است چنان که بعد از ستایش باری تعالی، به نعت نبی گرامی^(ص) پرداخته، سپس در ابراز علاقمندی خود نسبت به نام «محمد» که ممدوح او نیز بدان موسوم است چنین مباحثات می‌کند:

در آن بخشش که رحمت عام کردند	دو صاحب را محمد نام کردند
یکی ختم نبوت گشته ذاتش	یکی ختم ممالک بر حیاتش
یکی برج عرب را تا ابد ماه	یکی ملک عجم را از ازل شاه
یکی دین را ز ظلم آزاد کرده	یکی دنیا به عدل آزاد کرده
زهی نامی که کرد از چشمه نوش	دو عالم را دو میمش حلقه در گوش
ز رشک نام او عالم دو نیم است	دو عالم را یکی، او را دو میم است

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۹)

و آن گونه که آغاز کتاب را به نعت پیامبر آراسته، پایان داستان را نیز به ابیاتی در نبوت پیغمبر اکرم (ص) مزین نموده و داستان معراج ایشان و نامه نوشتن به خسرو پرویز را بیان کرده است.

از آن جا که در دستورات دینی بر دعا وقت سحر بسیار تأکید شده، نظامی نیز اشاره دارد بر این که بهترین وقت تسبیح و نیایش پروردگار و طلب حاجت، سحرگاهان است که مقدمه‌ای است بر این که شیرین برای نیایش با یزدان پاک، به کیمیای صبح متوسل شده استغاثه می‌کند.

غرض‌ها را حصار آن جا گشایند کلید آن جاست کار آن جا گشایند
در آن ساعت که باشد نشو جان‌ها گل تسبیح روید بر زبان‌ها
زبان هر که او باشد برومند شود گویا به تسبیح خداوند

(همان: ۲۹۳)

نظامی چون سخن از عذرانگیزی در نظم کتاب خسرو و شیرین را به میان می‌آورد در پاسخ دوستی که او را در سرودن قصه مذکور به باد سرزنش گرفته، منظومه خود را به ارژنگ مانی مانند می‌کند و مهر بر زبان او می‌زند:

ز شورش کردن آن تلخ گفتار ترشروی نکردهم هیچ در کار
وزان دیا که می‌بستم طرازش نمودم نقش‌های دلنوازش
چو صاحب‌سنگ دید آن نقش ارژنگ فروماند از سخن، چون نقش بر سنگ

(همان: ۳۶)

ارژنگ یا ارتنگ نام کتاب مصوری است که توسط مانی یکی از پیامبران ایرانی در سده سوم میلادی و در دوره ساسانیان نگاشته شده و به موجب آن ادعای پیامبری کرده است. در واقع مانی آموزش‌های بنیادین و عقاید خود را درباره نظام آفرینش برای پیروان خود به تصویر در آورده است و به همین جهت است که برخی از او به عنوان یک نقاش چیره‌دست یاد کرده‌اند. «مانی خود گفته است در دهی به نام مردینو در ناحیه نهر کوئا در دیار بابل به سال ۲۱۵ م. متولد شده و در سیزده سالگی در ۲۲۸ نخستین وحی و الهام به او رسیده و بار دیگر در ۲۵ سالگی در ۲۴۰ م. وحی دیگر شده که مؤید الهام نخستین بوده و مأموریت یافته است رسالت خود را به جهانیان اعلان کند و دین حق را رواج بدهد. به همین جهت در ۲۴۰ روز تاجگذاری شاپور اول، دین خود را اعلان کرد... مانی کتاب‌های بسیار داشته است. یکی از کتاب‌های او که قدیم‌ترین کتاب وی باشد به زبان پهلوی نوشته شده زیرا که آن را خطاب به شاپور اول نوشته و ظاهراً همان کتابی است که مؤلفین ایرانی نام آن را شاپورگان ضبط کرده‌اند ولی کتاب‌های دیگر خود را به زبان سریانی پرداخته؛ اما مانی برای کتاب‌های خود خطی اختراع کرد که از الفبای آرامی گرفته و به خط مانوی معروف شده؛ کتاب‌های مانی تصاویری داشته که در ایران مثل شده و به همین جهت مانی را در ایران به عنوان نقاش شناخته‌اند و یکی از کتاب‌های او را که ارژنگ یا ارتنگ نامیده‌اند نمونه نقاشی دانسته‌اند و بعضی کتاب دیگری به همین صفت به نام انگلیون برای وی قایل شده‌اند که معلوم نیست همان ارتنگ بوده است یا کتاب دیگری» (نفیسی، ۱۳۸۸: ۷۷-۷۸) و از جهت چیره‌دستی مانی در نگارگری، شاپور نیز در داستان نظامی، نقش‌بند مانوی دست (نظامی، ۱۳۸۵: ۹۹) نامیده شده‌است.

همچنین اشاراتی به دیگر ادیان کهن ایران باستان در داستان خسرو و شیرین دیده می‌شود که نشان از تعلق خاطر نظامی به گذشته باشکوه ایران است از آن جمله است اشارت به دین زرتشت و زند اوستا در توصیف زغال و آتش در بزم خسرو که به مناسبت تقدس آتش نزد مجوسان و زرتشتیان از این تصویر بهره برده است. زغال را به هندوی (سیاه) مجوس و آتش را به زند زردشت که تفسیر کتاب مقدس اوست، تشبیه کرده ضمن این که زند چوب یا آهن آتش‌زنه نیز هست که آن را به سنگ زند و بدان آتش افروزند و زندخوانی در این جا کنایه از آتش افروزی باشد:

مجوسی ملتی هندوستانی چو زردشت آمده در زندخوانی

(نظامی، ۱۳۸۵: ۹۷)

۲-۲ شخصیت‌های تاریخی

ابوجعفر محمد کز سر جود خراسان گیر خواهد شد چو محمود

(همان: ۱۸)

شمس الدّین ابوجعفر محمد دومین از اتابکان آذربایجان (پسر ایلدگز، مؤسس سلسله اتابکان آذربایجان)، جانشین پدر شد و با قدرتی بیشتر از ۵۶۸ تا ۵۸۱ ق. حکومت می کرد. (صفا، ۱۳۶۸، ۲/۲۷) او کسی است که نظامی منظومه خسرو و شیرین را بدو پیشکش کرده و در مقدمه کتاب خود این پادشاه را چنان ستوده که وسعت قلمرو و قدرت کشورگشایی او را به محمود غزنوی که به جنگاوری و بی باکی و کثرت فتوحات و شکوه دربار در تاریخ اسلام مشهور است، مانند کرده است. اتابکان آذربایجان نسبت به شاعران توجه و علاقه‌ای داشتند (همان: ۲۸) شعرای این عهد در شمار طبقات مهم و مورد احترام بوده‌اند. و علت آن وجود عده‌ای از رجال و معاریف زمان در زمره آنان است همچنین بسیاری از سلاطین و وزراء و صدور و رجال زمان به فارسی یا عربی شعر می گفته یا در مجالست و مؤانست با شاعران روزگار می گذرانند. (همان: ۳۴۴ و ۳۴۶) همچنین از آن جا که نظامی احترام بسیاری برای این خاندان قائل بوده، ذکر خیری نیز از پدر محمد جهان پهلوان به میان می آورد تا به افتخار او نیز گریزی به فرزندش زده باشد:

اتابیک ایلدگز، شاه جهان گیر که زد بر هفت کشور چار تکبیر
دو عالم را بدین یک جان سپرده است چو جانش هست، نتوان گفت مرده است
جهان زنده بدین صاحب قران است در این شک نیست کو جان جهان است

(نظامی، ۱۳۸۵: ۲۱)

که اگر چه اتابک ایلدگز خود رفته ولی چون جان او یعنی ابوجعفر محمد زنده است نمی توان گفت اتابیک مرده است. پسرش، محمد، علاوه بر آذربایجان، زمامدار حقیقی ممالک سلاجقه عراق گردید.

۲-۳ شاهان، شخصیت‌های اساطیری و حماسی

اسطوره‌های حماسی و تاریخی و پهلوانان ایران نقش بزرگی در وطن پرستی ایرانیان داشته است. از آن جا که خمسه نظامی درباره هویت ایرانی و ملی گرایی از شاهنامه فردوسی کمی نمی کند، نظامی در ستایش ممدوح و یا در جای جای داستان خود، با ذکر نام اسطوره‌های حماسی و تاریخی و پهلوانان، تعلق خاطر خود را به گذشته پرافتخار ایران ابراز می دارد. در ستایش ابوجعفر محمد بن ایلدگز و خطاب زمین بوس او را فریدون و جمشید دوم بلکه برتر از ایشان می شمارد:

فریدون دوم، جمشید ثانی غلط گفتم، که حشو است این معانی
فریدون بود طفلی گاورپرورد تو بالغ دولتی، هم شیر هم مرد
ستد جمشید را جان مار ضحاک ترا جان بخشد از درهای افلاک
گر ایشان داشتندی تخت با تاج تو تاج و تخت می بخشی به محتاج

(نظامی، ۱۳۸۵: ۲۲)

فریدون، پسر آبتین و از نسل جمشید که بر ضد ضحاک قیام کرد و به یاری کاوه آهنگر، ضحاک را دستگیر و در کوه دماوند زندانی کرد و خود به پادشاهی ایران رسید. فریدون در ادبیات فارسی مظهر قدرت و پیروزی مورد تشبیه قرار گرفته است. جمشید/جم در روایات داستانی ایران، یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله پیشدادی است و در ادبیات پارسی جام جهان‌نما

منسوب بدوست. بر وفق تواریخ، هفتصد سال پادشاهی تمام ایران کرده پس ضحاک بر او خروج کرد و غالب شد و او فرار کرد و پس کشته شد. همین گونه در مدح شاه مظفر الدین قزل ارسلان، او را به فریدون و جمشید مانند می‌کند:

اگر خود مار ضحاک زنده نیش چو در خیل فریدونی، میندیش...
چو دانستم که این جمشید ثانی که بادش تا قیامت زندگانی...
اگر برگ گلی بیند در این باغ به نام شاه آفاش کند داغ

(همان: ۲۸)

و در توصیف چوگان بازی خسرو با شیرین، دخترانی که همراه شیرین به میدان چوگان می‌تازند چنان که در چالاکی گویی گوی از چنبر گردون می‌ربودند:

به مردی هر یکی اسفندیاری به تیر انداختن رستم سواری

(همان: ۱۲۲)

از دیگر شاهانی که در داستان خسرو و شیرین نظامی بهره برده عبارتند از کاووس (ص ۱۲۶)، افریدون و جمشید (ص ۱۳۲)، کیقباد (ص ۲۵۹)، کیخسرو (ص ۲۸۸)، اردشیر بابکان (ص ۴۳۲)، ذوالقرنین (ص ۴۵۸).

کمر درسته و ابرو گشاده کلاه کیقبادی کژ نهاده
درفش کاویانی بر سر شاه چو لختی ابر کافتد بر سر ماه

(همان: ۲۹۷)

در قسمتی از داستان که شیرین نزد فرهاد رفته و خسرو آگاهی یافته، چون خواست که برای همیشه یاد فرهاد را از خاطر شیرین بزدايد، قاصدی سوی فرهاد گسیل می‌دارد تا به دروغ خبر مرگ شیرین را بدو رساند و فرهاد با شنیدن این خبر خود را از کوه می‌افکند و نظامی به مناسبت زبان به اندرز می‌گشاید و با یادکرد از دیگر ناکامان، مَهر ختامی بر داستان فرهاد می‌زند:

بسا خونا که شد بر خاک این دشت سیاوشی نرسد از زیر این طشت
هران ذره که آرد تندبادی فریدونی بود یا کیقبادی
کفی گل در همه روی زمی نیست که بر وی خون چندین آدمی نیست

(همان: ۲۵۹)

در این داستان، شکر سپاهانی نیز به ویس مانند شده

شکر نامی که شکر ریزد او بود نباتی کز سپاهان خیزد او بود
چو ویسه فتنه‌ای در شهلبوسی چو دایه آیتی در چاپلوسی

(همان: ۲۸۰)

۴-۲ آثار باستانی

داستان عشق خسرو پرویز آخزین پادشاه بزرگ ساسانی و شیرین شاهزاده ارمنی، را غیر از نظامی، فردوسی نیز در شاهنامه روایت کرده با این تفاوت که فردوسی تکیه بر دیدگاه حماسی و تاریخی داستان دارد و نظامی صرفاً نگرش عاشقانه دارد. این داستان یکی از پرآوازه‌ترین داستان‌های عاشقانه در ادبیات فارسی است که بسیاری از شاعران پس از فردوسی و نظامی به سرایش آن پرداخته‌اند. در این داستان نظامی به بیان شکوه ایران باستان و ارزش والای زن و پایبندی به رعایت آیین و رسوم

ازدواج در ایران باستان و ... می‌پردازد. همچنین اصالت اخلاقی و انسانی در ایران باستان و افکار و کرامات انسانی بویژه هنگام رویارویی با تمایلات و خواسته‌های هوسناک در این داستان مطرح است. نظامی در منظومه خود ابراز داشته که قبلاً فردوسی این داستان را در شاهنامه آورده:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است حدیث عشق از ایشان طرح کرده است
چو در شست او فتادش زندگانی خدنگ افتادش از شست جوانی

(همان: ۳۳)

و سخنی از عشق و جوانی نرانده است. اما خود نظامی هم هر آن چه را که فردوسی آورده، از آغاز نگفته بلکه آن قسمت عاشقانه این داستان را که فردوسی طرح و ترک کرده، به نظم در آورده و آن را شیرین‌ترین داستان شمرده است و بر سرودن جزئیات این افسانه که مسوده آن در شهر بردع از ولایات ارمنستان متوقف شده و بیاض آن در گزارش و بیان نیامده، چنین مباحث می‌کند که:

ز تاریخ کهنسالان آن بوم مرا این گنج‌نامه گشت معلوم
کهنسالان این کشور که هستند مرا بر شقه این شغل بستند
نیارد در قبولش عقل سستی که پیش عاقلان دارد درستی
نه پنهان بر درستیش آشکار است اثرهایی کز ایشان یادگار است
اساس بیستون و شکل شب‌دیز همیدون در مداین کاخ پرویز
هوسکاری آن فرهاد مسکین نشان جوی شیر و قصر شیرین...
حدیث بارید با ساز دهرود همان آرامگاه شه به شهرود...

(همان: ۳۲)

در داستان عشق فرهاد به شیرین، چون خسرو از مناظره با فرهاد عاجز گشت و دید که با زر با او برنیامد، کوشید او را به سنگ آزمایش و از او کندن کوهی را می‌خواهد که بر گذرگاه شاه است و راه بدان دشوار و فرهاد را با سوگند به حرمت شیرین می‌فریبد و او نیز بدین شرط دل می‌نهد:

چو بشنید این سخن فرهاد بیدل نشان کوه جست از شاه عادل
به کوهی کرد خسرو رهنمونش که خواند هر کس اکنون بیستونش

(همان: ۲۳۶)

۵-۲ آیین باستان

سر از البرز بر زد جرم خورشید جهان را تازه کرد آیین جمشید

(همان: ۵۹)

جمشید نام پادشاهی است معروف. وی در اوایل جم نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید روزی بود که آفتاب به نقطه اول حمل آمده بود، فرمود که تخت مرصعی را در جای بلندی گذاشتند و تاج مرصهی بر سر نهاده بر آن تخت نشست، چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی در غایت روشنی پدید آمد و چون به زبان پهلوی شعاع را شید گویند این لفظ را بر جم افزودند و جمشید گفتند و جمشید گفتند یعنی پادشاه روشن و در آن روز جشنی عظیم کردند و آن روز را نوروز نام نهادند. (ر.ک. برهان قاطع،

۱۳۴۲، ۵۷۸/۲) نوروز روز اول فروردین همواره آغا سال ایرانیان قدیم بوده و جشن بزرگی بوده است. (ر.ک. نفیسی، ۱۳۸۸: ۹۰) آیین جمشید همچین نام دومین لحن از سی لحن باربد منسوب به جمشید باشد و نام نوایی هم است در موسیقی.

رسم برسم گرفتن در ایران قدیم، به معنی دعا خواندن و اظهار سپاس کردن است نعمتهای خداوند را، شاخه‌های باریک به درازای یک و جب که از درخت انار ببرند پس شستشو دهند پس زمزمه نمایند و زمزمه دعایی را گویند که پارسیان بهی کیش یزدانی در وقت شستن تن و خوردن خوردنی و جمیع عبادات بر زبان رانند. به بیانی دیگر مغان هنگام خواندن زند و یشت برسم را بر دست گیرند. این رسم را خسرو نیز در داستان نظامی رعایت می‌کند نظامی خود شرح می‌دهد که آن چیست:

چو آمد وقت خون، دارای عالم ز موبد خواست رسم باج برسم
به هر خوردی که خسرو دستگه داشت حدیث باج برسم را نگه داشت
حساب باج برسم آن چنان است که او بر چاشنی‌گیری نشان است
اجازت باشد از فرمان موبد خورش‌ها را که این نیک است و آن بد

(همان: ۱۰۳)

نظامی خود شرح می‌دهد که باج برسم چنان بوده که هنگام خوان گسترده برای پادشاهان، موبد به حال خواندن نسک و به دست گرفتن برسم، خورش‌ها را چاشنی و نیک و بد را تعیین می‌کرده و نگاه پادشاه از آن خورش می‌خورده است. رسم شکرانه و وقف آتشخانه ساختن نیز از رسوم مرعی در ایران باستان است و نظامی نیز بدان اشاره دارد آن جا که شاپور شیرین را نزد مهین بانو باز می‌آورد

بسی شکر و بسی شکرانه کردند جهانی وقف آتشخانه کردند

(همان: ۱۱۱)

از دیگر رسوم که هنوز هم برپا می‌شود اما با کیفیتی دیگرگون، رسم کفن و دفن و خاکسپاری است و در مثنوی نظامی نیز رعایت شده یکی آن جا که فرهاد از عشق شیرین مرد، شیرین او را بآیین، به خاک سپرد:

به رسم مهترانش حُله بر بست به خاکش داد و آمد باد در دست
ز خاکش گنبدی عالی برافراخت و زان گنبد زیارت‌خانه‌ای ساخت

(همان: ۲۶۲)

خسرو نیز، پس از مرگ مریم، برای جاه و احترام او، آیینی تمام برای ماتم مریم برگزار کرد و یک ماه لباس سیاه پوشید و بر تخت نشست. (همان: ۲۶۷) و چون خسرو به دست شیرویه کشته می‌شود، شیرین آمیزه‌ای از گلاب و مشک و عنبر بر اندام خون‌آلود شاه ریخته سپس با گلاب و کافور تن او شست و مراسم سوگواری چنان که طرازنده شاه بود برگزار کرد.

بفرمودش به رسم شهریاری کیانی مهدی از عود قُماری
گرفته مهد را در تخته زر برآمده به مروارید و گوهر
به آیین ملوک پاری عهد بخوابانید خسرو را در آن مهد...

(همان: ۴۲۲)

بانوان داستان نظامی، بدون رعایت آیین خواستگاری و کاوین بستن، تن به خواسته خواهندگان خود نمی‌دهند. پس از آن که خسرو در دستیابی بر شیرین ناکام ماند، به ازدواج مریم تن داد، با مرگ مریم، خسرو دگرباره دست نیاز به سوی شیرین دراز کرد و بدو وعده داد که این بار:

فرستد مهد و در کاوینش آرد به مهد خود عروس آیینش آرد

(همان: ۲۷۳)

و شیرین که همچنان بر این پیمان استوار است، خسرو را می‌آگاهاند اگر چه پادشاه است اما بی‌کاوین، کامی از او نخواهد یافت. خسرو با مرگ مریم و نامرادی از شیرین، به سراغ شکر اصفهانی رفته ابتدا تفحصی در کار او می‌کند، چون همه بزرگان سپاهان بر پاکدامنی شکر گواهی می‌دهند پس شاه که این فال اختر بر او فرخ آمده:

فرستاد از سرای خویش خواندش به آیین زناشویی نشاندش

(همان: ۲۸۵)

اما پس از ماجرای درازدامان خسرو و مریم و شکر، بار دیگر که خسرو به قصر شیرین مراجعه می‌کند، شرط شیرین چنین است:

ترا بایست پیری چند هشیار	گزین کردن فرستادن بدین کار
مرا بردن به مهد خسرو آیین	شبستان را به من کردن نو آیین
چو من شیرین سواری زینی ارزد	عروسی چون شکر کاوینی ارزد
تو می‌خواهی مگر کز راه دستان	به نُقلانم خوری چون نُقل مستان
مکن پرده‌داری در مهد شاهان	ترا آن بس که کردی در سپاهان

(همان: ۳۰۸)

تا سرانجام شاه بدان آیین تسلیم می‌شود و بهر عروس خود چنان آرایشی می‌سازد که رشک خورشید را برمی‌انگیزد و شیرین را با کاوینی سنگین از قصر به مداین می‌آورد. (ر.ک. همان: ۳۸۴)

گرفت آن گاه خسرو دست شیرین	بر خود خواند موبد را که بنشین
سخن را نقش بر آیین او بست	به رسم موبدان کاوین او بست

(همان: ۳۸۷)

۶-۲ رعایت عدل، آسایش و آزادی ملت و حفظ آیین و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی

نظامی در آغاز داستان خسرو و شیرین، از رعایت عدالت و اخلاقیات به دست هرمز و آموزش آن توسط دانایی به نام بزرگ امید به فرزندش خسرو چنین گوید که: هرمز به شکرانه داشتن فرزندی چون خسرو پرویز و برای درازی عمر او، دست ستمکاران را از کار مملکت کوتاه کرد و عهد نمود که عدالت را در سرتاسر قلمرو خود خواهد گسترد:

منادی را ندا فرمود در شهر	که وای آن کس که او بر کس کند قهر
اگر اسبی چَرَد در کشتزاری	وگر غصبی رود بر میوه‌داری
وگر کس روی نامحرم ببیند	همان در خانه ترکی نشیند
سیاست را ز من گردد سزاوار	برین سوگندهایی خورد بسیار
چو شه در عدل خود نمود سستی	پدید آمد جهان را تندرستی

(نظامی، ۱۳۸۵: ۴۳)

پس آن‌گاه که هرگز وفات یافت و خسرو به جای او بر تخت تکیه زد، به عمارت ملک پرداخت و ولایت را از فتنه برهاند و در نتیجه دادگری‌های او:

ز بس کافتادگان را داد می‌داد جهان را عدل نوشروان شد از یاد

(همان: ۱۱۱)

و پس از شکست بهرام چوبین، خسرو باز در مداین بر تخت شاهی تکیه می‌زند و از آن سو نیز شیرین که در فراق خسرو نالان است، پس از مرگ مهین‌بانو، به پادشاهی می‌نشیند و او هم بنای عدالت‌گستری و آرامش و آزادی استوار می‌سازد:

به انصافش رعیت شاد گشتند همه زندانیان آزاد گشتند
ز مظلومان عالم جور برداشت همه آیین جور از دور برداشت

(همان: ۱۸۰)

رسم باج و خراج را برداشت و همه شهر و روستا را ایمن و مسلم کرد و چنان به عدالت پروری پرداخت که رعیت همگان به عدل او سوگند می‌خوردند. خسرو نیز پس از مرگ مریم و دم نخوردن شیرین از او، به داد و دهش پرداخت و صفوف و صنوف مختلف را بدان محظوظ کرد. (ر.ک. همان: ۲۷۳) و چون گرفتار عشق شیرین شد و در کامیابی به پای او افتاد، شیرین با شکردهانی پایگاه شاه را بدو گوشزد می‌کرد و روح پایداری و ستم‌ستیزی را در او برمی‌انگیخت:

جهان در نسل تو ملکی قدیم است به دست دیگران عیبی عظیم است
همه چیزی ز روی کدخدایی سکون برتابد الا پادشاهی
جوانی داری و شیرین و شاهی سرّ و با سری صاحب‌کلاهی
ولایت را ز فتنه پای بگشای یکی ره دستبرد خویش بنمای
بدین هندو که رخت را گرفته است به ترکی تاج و تخت را گرفته است
به تیغ آزرده کن ترکیب جسمش مگر باطل کن ساز طلسمش

(همان: ۱۵۶)

خسرو نیز شایستگی خود را در جنگ با بهرام چوبین می‌نماید و برای حفظ کیان ملی چونان کوهی آهنی برپای می‌خیزد و با چهل پنجاه یل کارزاری بر بهرام شیخون زده او را شکست می‌دهد:

کمند رومیان بر شکل زنجیر چو موی زنگیان گشته گرگیر
دماغ آشفته شد بهرامیان را چنانک از روشنی سرسامیان را
ز شیرین کردن بهرام و زورش جهان افگند چون بهرام گورش

(همان: ۱۶۴)

وقتی که شیرین در مسیر کاخ خسرو، تنی به آب می‌زند تا خستگی و غبار بیفشاند با این که شاهدختی ارمنی است اما رعایت عفاف کرده به رسم حجاب پرندی آسمان‌گون بر میان زده به چشمه درمی‌آید. در این اثنا که خسرو نیز به مهمی می‌تاخت در همان منزل که شیرین به چشمه فرود آمده بود، منزل کرد و در آن پیرامون طوافی کرد و بر عادت نگاهی انداخت و ماه را در چشمه دید و چون شیرین متوجه حضور شاه شد

ز شرم چشم او در چشمه آب همی لرزید چون در چشمه مهتاب
جز این چاره ندید آن چشمه قند که گیسو را چو شب بر مه پراکند

(همان: ۸۲)

اما خسرو نیز به رسم جوانمردی نگاه خود را به سویی دیگر افکند

زبون گیری نکرد آن شیر نخجیر که نبود شیر صیدافکن زبون گیر
 به صبری کاورد فرهنگ در هوش نشاند آن آتش جوشنده را جوش
 جوانمردی خوش آمد را ادب کرد نظر گاهش دگر جایی طلب کرد

(همان)

نظامی که بنا بر سرشت پاک خود، هرگونه حدّ و مرزی را در اخلاقیات رعایت می کند، در روایت داستان خسرو و شیرین، حتّی پاکدامنی و خویشنداری را در شاهدخت ارمنی نگاه می دارد تا بر دامان داستانش غبار ناحفاظی ننشیند. چون خسرو و شیرین در شکارگاه به دیدار یکدیگر نایل می شوند هر گونه اصرار خسرو با انکار شیرین مواجه می شود و مهین بانو نیز با اطلاع از کفّ نفس شیرین، وظیفه خود می داند اندرز و سوگند دادن شیرین را:

به شیرین گفت کای فرزانه فرزند نه بر من، بر همه خوبان خداوند...
 سعادت خواجه تاش سایه تو صلاح از جمله پیرایه تو...
 تو گنجی سر بمهری نابسوده بد و نیک جهان ناآزموده...
 چنانم در دل آید کاین جهانگیر به پیوند تو دارد رای و تدبیر...
 ولیکن گرچه بینی ناشکیبش نینم گوش داری بر فریش

(همان: ۱۱۹)

و توصیه می کند که تا خسرو بر گوهر دست نیابد، از گوهر خریدن سر بر نمی تابد و چون تو را نیک عهد و نیک نام بیند، مطابق آیین تو را از من خواستگاری خواهد کرد اما اگر در عشق بر تو دست یابد، مانند ویس از نیکنامی دور شده در جهان به زشت نامی مشهور می شوی. پس او را سوگند می دهد که اگر خسرو هر سخنی دارد با شیرین در خلوت نگوید بلکه در میان جمع و در میدان و کاخ گوید. همچنین پس از دیدار خسرو با شیرین و چوگان بازی و افسانه پردازی، خسرو به هر روشی می کوشد تا به اصرار کامی از شیرین یابد اما شیرین همچنان با انکار در پافشاری بر پاکدامنی خود می گوید:

که فرّخ ناید از چون من غباری که هم تختی کند با تاجداری
 خر خود را چنان چابک نینم که با تازی سواری برنشینم
 و زین پس بر عقیق الماس می داشت ز مرد را به افعی پاس می داشت

(همان: ۱۴۴)

و خسرو را از زنهارخواری برحذر می دارد و آن را شایسته شاه نمی داند و از او می خواهد که آب وصالی که آبرویش را بریزد معیود زیرا که این خواهش او را چون عود در آتش عشق شاه خواهد سوزاند:

چه باید طبع را بدرام کردن دو نیکونام را بدنام کردن
 همان بهتر که از خود شرم داریم بدین شرم از خدا آزریم
 زن افکندن نباشد مردرایی خود افکن باش اگر مردی نمایی
 زلال آب چندانی بود خوش کزو بتوان نشاند آشوب آتش
 چو آب از سر گذشت آید زبانی وگر خود باشد آب زندگانی

(همان: ۱۵۱)

نظامی همین تحفظ و خویش‌داری را در شکر اصفهانی که آوازه‌ای غیر این داشت، محفوظ داشته است و چون خسرو او را به عیناکی متهم می‌دارد، شکر به پاکدامنی خود اقرار می‌کند و می‌گوید آن که در اوّل مجلس بزم است ولی بعد بزم کنیزان خود را جایگزین می‌کند. (ر.ک. همان: ۲۸۳ و ۲۸۴)

یکی از آیین و رسومی که در ایران از روزگار دیرین تاکنون همواره رعایت می‌شده، رسم استقبال یا بدرقه میهمان و پذیرایی از اوست که با آیین و تشریفات خاص و به تناسب پایگاه و جایگاه میهمان و میزبان برگزار می‌شد و در بسیاری از آثار ادبی به تفصیل وصف شده است. در داستان نظامی نیز این آیین در موقعیت‌های مختلف بیان شده از جمله هنگام ورود شیرین به مشکوی خسرو در مداین رسید و چنان که پیش‌تر شاه سفارش او را کرده بود، شیرین را:

به رسم خسروی بناوختندش ز خسرو هیچ وانشاقتندش

(همان: ۸۹)

و آن جا که خسرو از بهرام چوبین گریخته به سوی موقان منزل کرد و در شکارگاه با شیرین رویاروی شد، چون مهین بانو آگه شد

به استقبال شد با نزل و اسباب نثار افشانند بر خورشید مهتاب
فرود آورد خسرو را به کاخی که طوبی بود از آن فردوس شاخی

(همان: ۱۱۸)

شکر سپاهانی نیز با مراجعه خسرو به در او، شاه را مانند مهمانان به درون برد و از او پذیرایی کرد. (همان: ۲۸۰)

۲-۷ زبان فارسی (پهلوی، دری)

نظامی چون خواهد که در نژاد شبدیز داد سخن بدهد، زبان گوینده داستان را به دُرّ ذری منسوب می‌دارد:

سخن پیمای فرهنگی چنین گفته به وقت آن که دُرهای دری سفت

(همان: ۵۷)

و همان گوینده پیر پارسی خوان همچنان به توصیف «دبدار شاه پارسی دان شیرین را در چشمه‌سار» ادامه می‌دهد. در مجلسی که خسرو به مناسبت بازگشت شاپور و آوردن خبر از شیرین برگزار کرده، نوای موسیقی را سرود پهلوی خوانده است:

سرود پهلوی در ناله چنگ فگنده سوز آتش در دل سنگ

(همان: ۹۸)

پس از چوگان بازی خسرو با شیرین و شیرکشی خسرو در بزمگاه، شی، خسرو و شیرین و شاپور و ندیمگان شیرین به افسانه‌سرایی می‌نشینند و شاپور به زبان پهلوی آنان را تحسین می‌کند:

پس آنکه کردشان در پهلوی یاد که احسنت ای جهان پهلو دو همزاد

(همان: ۱۳۶)

۲-۸ نژادگی

شاپور، که نقش صورت خسرو در رهگذار شیرین گذاشته بود، در وصف نژادگی خسرو چنین زبان می‌گشاید:

که هست این صورت پاکیزه پیکر نشان آفتاب هفت کشور
سکندر موکبی، دارا سواری ز دارا و سکندر یادگاری

به خوبیش آسمان خورشید خوانده زمین را تخمی از جمشید مانده

(همان: ۶۷)

دارا، همان دارای بزرگ است که به دست اسکند کشته شد و در کتب تاریخ متأخر از او به عنوان داریوش سوم یاد شده است. در کتب پیشین، دارای اکبر و داراب نیز نامیده شده است. این پادشاه به چهار واسطه به اردشیر دراز دست می‌پیوندد. در ادامه وصف شاپور نقاش از خسرو و صورتی که از او در دست شیرین نهاده است دلاوری او را به نهاد رستم، پهلوان ایران و از سرداران لشکر کیکاووس، منسوب داشته و در بزم او را چون کیقباد، سرسلسله کیانیان، داند:

بر ادهم زین نهاد، رستم نهاد است به می خوردن نشیند کیقباد است

(همان: ۷۰)

۹-۲ صنعت

یکی از صنایع مهم ایران در همه دوران، صنعت موسیقی است. این صنعت از ایران به عرب و از آن جا به اندلس و از اندلس به دیگر قسمت‌های اروپا نقل شد و از جمله رامشگران و نوازندگان زبردست دوره ساسانیان، باربد جهرمی، مطرب خسرو پرویز بوده که در فن بریط‌نوازی و موسیقی دانی، سرآمد دهر بوده، اختراع اغلب نغمات و ترانه‌های موسیقی را به وی نسبت می‌دهند همچنین سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بود. باربد بنای لحن و آغانی خود را در مجلس خسرو پرویز نهاده مبتنی بر مدح و آفرین خسرو. وی پس از تقرب به دربار خسرو پرویز، برای هر روز از روزهای هفته نغمه‌ای ساخته بود به نام «طرق الملوکیه» و نیز برای هر روز از سی روز ماه، لحن مخصوصی ساخته بود که به نام «سی لحن باربد» مشهور است و هم برای ۳۶۰ روز سال نوای خاص ساخته بوده است. (ر.ک. برهان، دهخدا ذیل باربد) در خسرو و شیرین نظامی این سی لحن بدین ترتیب ذکر شده: گنج باد آورد، گنج گاو، گنج سوخته، شادروان مروارید، تخت طاقدیسی، ناقوسی و اورنگی، حقه کاووس، ماه بر کوهان، مشک دانه، آرایش خورشید، نیمروز، سبز در سبز، قفل رومی، سروستان، سرو سهی، نوشین باده، رامش جان، ناز/ساز نوروز، مشکویه، مهر گانی، مروای نیک، شبیدیز، شب فرخ، فرخ روز، غنجه کبک دری، نخجیرگان، کین سیاوش، کین ایرج، باغ شیرین.

نشسته	باربد	بربط	گرفته	جهان را چون فلک در خط گرفته
ز دود دل گره بر عود می‌زد	که عودش بانگ بر داوود می‌زد			
همان نغمه دماغش در جرس داشت	که موسیقار عیسی در نفس داشت			
بدان سان گوش بربط را بمالید	کز آن مالش دل بربط بنالید			

(نظامی، ۱۳۸۵: ۳۵۷)

از دیگر رامشگران خسرو پرویز، نکیسا، چنگ نواز معروف آن عهد است که در مواجهه دوباره خسرو و شیرین، نکیسا از زبان شیرین و باربد از زبان خسرو به غزل‌گویی و سرود خوانی پرداختند.

نکیسا نام مردی بود چنگی	ندیمی خاص امیری سخت سنگی
کز خوشگوی تر در لحن و آواز	ندید این چنگ‌پشت ارغنون‌ساز
ز رود آواز موزون او برآورد	غنا را رسم تقطیع او درآورد
چنان برساختی الحان موزون	که زهره چرخ می‌زد گرد گردون

(همان)

صنعتی دیگر که در مثنوی نظامی بدان اشاره شده، پیکر تراشی و سنگ تراشی فرهاد است:

به وقت هندسه عبرت‌نمایی	مجسطی‌دان اقلیدس گشایی
به تیشه چون سر صنعت بخارد	زمین را مرغ بر ماهی نگارد
به صنعت سرخ‌گل را رنگ بندد	به آهن نقش چین بر سنگ بندد
به پیشه دست بوسندش همه روم	به تیشه سنگ خارا را کند موم

(همان: ۲۱۶)

۳. نتیجه

شاخصه‌های ملی‌گرایی در مثنوی خسرو و شیرین که در این مقاله تبیین شده عبارتند از:

۱. مفاخر و شخصیت‌ها و آموزه‌های دینی: پیامبر(ص)، تعالیم دینی مانند دعا در وقت سحر، اشاره به ارژنگ کتاب مصور مانی پیامبر نقاش، دین زرتشت و زند اوستا.
۲. شخصیت‌های تاریخی: شمس الدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان پسر ایلدگز (ممدوح نظامی) و پدر او اتابیک ایلدگز، شاه مظفرالدین قزل ارسلان.
۳. شاهان، شخصیت‌های اساطیری و حماسی: فریدون، جمشید، اسفندیار، رستم، کاووس، کیقباد، کیخسرو، اردشیر بابکان، ذوالقرنین، سیاوش، ویس.
۴. آثار باستانی: اشاره به شاهنامه فردوسی، بیستون، ایوان مدائن، قصر شیرین.
۵. آیین باستان: آیین جمشید (نوروز)، برسم گرفتن، شکرانه و وقف آتشخانه، کفن و دفن و خاکسپاری، خواستگاری و کاوین.
۶. رعایت عدل، آسایش و آزادی ملت، حفظ آیین و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، پایداری و ستم‌ستیزی پادشاه، حفظ کیان ملی، جوانمردی و عفت، تحفظ و خویش‌تنداری، استقبال و بدرقه و پذیرایی مهمان.
۷. زبان فارسی پهلوی و دری
۸. صنایعی چون موسیقی (باربد و نکیسا)، سنگ تراشی و پیکر تراشی (فرهاد)

منابع:

۱. آشوری، داریوش. ۱۳۸۴. **دانشنامه سیاسی**. تهران: مروارید.
۲. خلف تبریزی، محمد حسین (برهان). ۱۳۴۲. **برهان قاطع** (ج ۵). به اهتمام محمد معین. تهران: ابن سینا.
۳. دهخدا، علی اکبر. **نرم افزار لغتنامه دهخدا**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۸. **تاریخ ادبیات در ایران** (ج ۲). تهران: فردوسی.
۵. فلسفی، نصرالله. ۱۳۱۳، «**وطن پرستی فردوسی**». مجله مهر، سال دوم، شماره ۵ و ۶، صص ۴۰۹ تا ۴۲۵.
۶. مسکوب، شاهرخ. ۱۳۹۱. **هویت ایرانی و زبان فارسی**. تهران: فرزانه روز.
۷. نظامی، الیاس بن یوسف. ۱۳۸۵. **خسرو و شیرین**. با حواشی و تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: قطره.
۸. نفیسی، سعید. ۱۳۸۸. **تاریخ تمدن ایران ساسانی**. ویراسته بابک حقایق. تهران: شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه.